

## جغرافیای تاریخی خوزستان پیش و پس از ورود اسلام به ایران

### شریف مبادری

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، واحد محلات، دانشگاه آزاد اسلامی، محلات، ایران

### دکتر کیوان لؤلویی (نویسنده مسؤل)

استادیار گروه تاریخ واحد محلات، دانشگاه آزاد اسلامی، محلات، ایران

### دکتر امیر تیمور رفیعی

استادیار گروه تاریخ واحد محلات، دانشگاه آزاد اسلامی، محلات، ایران

### دکتر حمید رضا جدیدی

استادیار گروه تاریخ واحد محلات، دانشگاه آزاد اسلامی، محلات، ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۱۱ سال ۱۸ شماره ۶۹- صفحه ۲۴۱-۲۱۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۶

### چکیده

خوزستان از جمله ولایات با اهمیت ایران در بعد و قبل از ورود اسلام است که موقعیت ویژه آن در طی قرن‌ها، موجب مهاجرت اقوام گوناگون به آنجا شده است. این ایالت که در ایران پیش از اسلام تا پایان عهد ساسانیان جزو قلمروی حکومت‌های ایرانی بود؛ در عصر خلیفه دوم توسط مسلمانان فتح گشت. پس از آن، مهاجرت اعراب فاتح، سکونت و تغییرات اجتماعی ویژه‌ای را در آن به دنبال داشت. نظر به موقعیت استراتژیک، منابع سرشار طبیعی و شرایط جغرافیایی، خوزستان به جایگاهی مناسب برای سکونت اقوام گوناگون در طی اعصار و قرون تبدیل گشت و گذرگاهی برای حمل و نقل کالای بازرگانان و همچنین راهی برای عبور و مرور مردم عادی شد. این ایالت مصب عراق، اصفهان، فارس و لرستان بود. حضور اقوام با مذاهب و قومیت‌های گوناگون و اتفاقات مهم تاریخی و نام‌های متنوعی که در طی سالیان بر خوزستان نهاده اند آشکار می‌شود خوزستان اهمیت فوق‌العاده‌ای در پیش از ورود اسلام داشته است. در این مقاله با بهره جویی از اسناد و روایات تاریخی در مورد خوزستان و بیان وجه تسمیه اسامی گذشته آن، از ایلام تا خوزستان، به معرفی این ایالت در بازه زمانی مورد نظر پرداخته ایم.

**ماژگان کلیدی:** خوزستان، جغرافیا، وجه تسمیه، جغرافیای تاریخی.

#### مقدمه

خوزستان که امروزه استانی در جنوب غرب ایران است در تمامی قرون پیشین اهمیتی ویژه داشته و از لحاظ سیاسی-اقتصادی مورد توجه بوده است. این اهمیت ویژه، ریشه در استعداد جغرافیایی خوزستان دارد که یکی از دلایل آن، وجود جلگه خوزستان در بخش شمال شرقی خلیج فارس است و با اینکه حدود ۸۱۰ کیلومتر از سوی جنوب با آن مجاور است، ولی از نظر جغرافیایی رابطه‌ای با دیگر مناطق ساحل جنوب ندارد. بارش باران آن زیاد، وجود کارون-طولیلترین رودخانه ایران-همچنین رسوبی بودن اراضی آن سبب گردیده از نقاط بسیار حاصلخیز ایران به شمار رود. همچنین بهترین خاک کشاورزی ایران در شمال خوزستان واقع بوده است. وجود رودخانه‌های بسیار پرآب دیگر چون کرخه، دز، مارون و جراحی، خاک جلگه‌ای که به گفته «استرابون» جزو حاصلخیزترین جلگه‌های جهان است مزید بر علت شده است. امروزه نیز منابع غنی نفت و گاز اهمیت این منطقه را برای ایران حیاتی کرده است.

زندگی در این ناحیه از فلات ایران از سپیده‌دم تاریخ شروع و به شهرنشینی منجر گردیده است. «استرابون»-جغرافیدان عهد باستان-خوزستان را از حاصلخیزترین جلگه‌های جهان می‌داند؛ زیرا رودخانه‌های زیادی این دشت را آبیاری می‌کرده که امکان کشاورزی و آبادانی را در این منطقه میسر می‌ساخته است. به همین دلیل عده‌ای بر این عقیده‌اند که نام این سرزمین «هند» یا «اند» بوده که به معنی «جایی با آب‌های فراوان» است. شکوه و آبادانی جلگه خوزستان که معلول شرایط طبیعی آن بود در دوره‌های پیش از اسلام نیز وجود داشته است. این امکان بالقوه طبیعی و تأمین‌کننده زندگی انسانی، به گونه‌ای بوده که تا زمان سقوط ساسانیان حدود ۱۱ شهر آباد و پرجمعیت را در این مساحت نسبتاً کوچک خود پرورش داده بود. شهر شوش باستان، نه تنها پایتخت زمستانی بوده بلکه پایتخت اصلی شاهنشاهی‌های ایرانی بوده است. از اینجا لشکرها اعزام می‌شدند، فرمان‌های حکومتی صادر می‌گردیدند، ادارات و ضرابخانه‌ها و مراکز علمی و بیمارستان‌های مهم همیشه فعال بوده‌اند.

رونق و شکوه خوزستان در پایان شاهنشاهی ساسانیان با وجود شهرهای گندی شاپور، ایوان کرخه، رامهرمز، شوشتر، سوسنگرد (باستان) اهواز شیر و غیره به اوج خود رسیده بود. ساخت مراکز دانشگاهی در خوزستان و بسیاری دیگر، همگی نشان‌دهنده مرکز اصلی پویایی ایران پیش از اسلام بوده اما سرانجام در سده‌های چهارم هجری به بعد زوال خوزستان به دلایل متعدد آغاز گردید. تا پیش از سقوط ساسانیان تمرکز جمعیتی ایران در جلگه خوزستان و بین‌النهرین بوده است که بتدریج از سده چهارم هجری به بعد، به تدریج شهرهای خوزستان که در سفرنامه‌های متعدد تا ۸۰ شهر که همگی به بزرگ بودن و آبادانی توصیف شده‌اند، خالی از سکنه می‌شوند. ضرابخانه دولتی، مراکز اداری-تصمیم‌گیری، نظامی و غیره همگی در پایتخت اصلی یعنی شوش قرار داشته‌اند. در دوره اسلامی و ابتدای ورود اعراب به ایران، خوزستان همچنان منطقه‌ای مهم بوده است. غالب مردم خوزستان، به جز اقلیت‌های کلیمی، ترسایی و صابئی، با الهام از نمونه رفتار سلمان فارسی رامهرمزی-نخستین فرد خوزستانی که اسلام آورد-مسلمان شده بودند. با وجود تغییراتی که بعد از ورود اعراب رخ داد، به لحاظ اقتصادی خوزستان به دلیل موقعیت استراتژیکی که داشته و دارد، از رونق نیفتاد. «عمر» نه تنها در عراق بلکه در خوزستان هم که وضعی شبیه آنجا داشت تقسیم اراضی و به اسارت گرفتن کشاورزان را منع کرد. هنگامی که «ابوموسی اشعری» و سپاهیان او در اهواز پس از غلبه بر مدافعان آنجا بسیاری از مردم آنجا را به اسیری گرفت، عمر به آنها نوشت شما توانایی آباد کردن زمین را ندارید، اسیران را آزاد سازید و زمین‌ها را در اختیارشان بگذارید و بر آنها خراج ببندید. از پیامدهای مهاجرت اعراب به سواحل ایران، پس از استقرار اعراب مهاجر در جزایر و بنادر خلیج فارس، آمیختگی نژادی و همزیستی بین اعراب و ایرانیان بود. حضور والیان عرب در سرزمین‌های فتح شده جنوب ایران، مقدمه حضور و سکونت خانواده‌ها و قبایل این والیان در سرزمین‌ها و شهرهای فتح شده ایران را می‌طلبید. به این منظور تعدادی از قبایل عرب همراه با خانواده‌هایشان شهرها و بنادر خلیج فارس را که از نظر آب و هوایی شباهت زیادی با عربستان داشت را برای سکونت و مهاجرت انتخاب کردند. بازشناسی نقش تاریخی خوزستان در پیش از

آمدن مسلمانان به این منطقه و شناخت جغرافیای تاریخی خوزستان واجد اطلاعات سودمندی خواهد بود که در این مقاله سعی شده به آنها پرداخته شود.

### شرایط اقلیمی

خوزستان پیوسته در کتب جغرافیای تاریخی و گزارش سیاحان با شکوه و پر نعمت توصیف شده است، مقدسی می‌گوید: سرزمینی است خاکش مسی و گیاهش زر (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۰۲) درو دوازده شهرست و به غایت گرم. حدودش تا ولایت عراق عرب و کردستان و لرستان و فارس پیوسته. حقوق دیوانیش در زمان خلفا زیادت از سیصدتومان و دارالملکش شهر تسترست. (مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۵۶) استان خوزستان میان ۳۰ و ۳۴ درجه عرض شمالی واقع شده و جنوبی‌ترین آن نزدیک مصب رود هندیان و آخرین نقطه جزیره‌الخصر در کنار مصب اروندرود از ۳۰ درجه تجاوز نمی‌کند. شمالی‌ترین نقطه آن در شمال‌الشر لریستان است که عرض شمالی آن ۳۴ درجه است. این استان به گرمی هوا معروف است.

امامی شوشتری به نقل از مقدسی، آن را اقلیم حار توصیف می‌کند. نخستین کس که از گرمای خوزستان سخن گفته امامی شوشتری به نقل از استرابون - جغرافیدان یونانی - گرمای خوزستان را با مبالغه فراوان توصیف می‌کند. وی گوید: «گرچه خوزستان حاصلخیز است، اما گرمای سوزنده دارد، به خصوص نزدیک شهر شوش اگر چلباسه (مارمولک) و مار در وسط روز از کوچه عبور نمایند کباب می‌شود. آب سرد حمام را با آفتاب گرم می‌کنند و جو را اگر در مقابل آفتاب بگسترانند برشته می‌شود. مانند اینکه در تنور گذارده باشند. در پشت بام‌ها یک ذرع خاک می‌گذارند که گرما به اطاق‌ها اثر نکند؛ لذا مجبور شده‌اند که خانه‌ها را تنگ بسازند، چون که بام‌ها سنگین است و دیگر جهت نداشتن تیرهای بلند و علت گرمای سوزنده‌اش آنست که کوه‌های شمالی مانع است که بادهای سرد به زمین رسد و بادهای سرد از بلندی کوه‌ها تغییر مسیر داده به دشت نمی‌رسد». (امام شوشتری، ۱۳۳۱: ۶۶)

به عقیده شوشتری، علت گرمی هوای خوزستان چند عامل است: پستی زمین، چرا که متوسط ارتفاع زمین در خوزستان جنوبی از سطح دریا ده متر و در خوزستان مرکزی صد متر است.

وضعیت اراضی که در سرایشی و رو به جنوب واقع شده، این گونه اراضی برای جذب اشعه خورشید مناسب‌ترند.

-وزش بادهای گرم از صحرای شام و عربستان در تابستان.

-طبیعت خاک خوزستان رُسی و برای جذب گرما مساعدتر است تا خاک پوک و سیاه زمین.

-نبود دریا و کوه و جنگل در سمت مغرب که بادهای غربی را خنک کند.

حد متوسط درجه گرما در تابستان میان ۴۲-۴۳ درجه سانتیگراد و در بعضی از نقاط و بعضی از

روزها بندرت ۵۰ درجه می‌رسد. حد متوسط درجه گرما در زمستان میان ۱۰-۲۰ درجه بالای

صفر و گاه به ۴ درجه زیر صفر هم می‌رسد بندرت در خوزستان مرکزی برف می‌بارد. اختلاف

درجه هوا در تابستان و زمستان در حدود ۴۰ درجه است. (همان، ۶۸-۶۹)

#### وجه تسمیه خوزستان

اسامی قدیم خوزستان آن گونه که فرهنگنامه‌ها و کتب جغرافیای تاریخی آمده عبارتند از: آواز، اراز، الوامیس، الیمایی، الیمائس، اواجیه، اوازن، اوازیه، بنی عیلام، حلتمتی، خرج، خوجستان، خوزم، خووج سوزیان، سوسون، سوسونکا، سوشن، عربستان، عیلام، هندیجان، هوج، هوجستان، هوز. (نک چکنکی، ۱۳۸۵: ۱۹۷) اسامی دیگری برای این منطقه ذکر نموده‌اند. سرزمین خوزستان که یکی از پیشینه‌دارترین نقاط جهان محسوب می‌گردد در طی تاریخ، حوادث گوناگون بسیاری به خود دیده است و تحت شرایط مختلف اوضاع سیاسی مختلفی نیز داشته است. از جمله این تغییرات می‌توان به نام این سرزمین اشاره کرد که بنا بر موقعیت زمانی و سیاسی خود دستخوش تغییراتی گردیده است. یکی از اسامی که به این سرزمین اطلاق گردیده براساس کتیبه‌های کشف شده به خط اکدی است که به آن «ایلام» گفته است و در زبان اکدی به سرزمینی که در شرق اکلد واقع بوده و از لحاظ ارتفاع نیز از کشور اکلد مرتفع‌تر بوده است ایلام یعنی «سرزمین مرتفع» می‌گفته‌اند و این کلمه در زبان بابلی نیز مؤید همین معنی می‌باشد. ایرج افشار سیستانی در کتاب «خوزستان و تمدن دیرینه آن» آورده است: «واژه ایلام در زبان اکدی تحت تأثیر قواعد این زبان تلفظ می‌شده که در تورات نیز به نام «علام» ثبت شده است و تا قرن ۹۳ ق.م. نیز به این نام خوانده می‌شده است. (افشارسیستانی، ۱۳۷۳: ۳۷) با تشکیل امپراتوری هخامنشی اندک‌اندک واژه ایلام جای خود را به واژه «اووج» یا «هووج» داد. در متن عیلامی کتیبه‌ها این سرزمین به نام عیلامی «حالتا متی» خوانده شده است. در نوشته‌های مورخین یونانی از قبیله‌ای به نام «اوکسی» نام برده شده که در ناحیه‌ای در شرق شهر

اهواز کنونی می‌زیسته‌اند. این واژه در پهلوی بصورت «هوج» تلفظ شده است. با این وصف احتمالاً دو واژه خوزستان و اهواز هر دو کلمه «خوز» و «اوز» عیلامی شده «اوژ» هستند، گرفته شده است. در کتیبه‌های «داریوش اول» خوزستان به نام هوج ذکر شده است که در فارسی تبدیل به هوز شده جمع معرب آن «دواهواز» گردیده است. برخی از مورخین نیز نام خوزستان را «سوزیانا» که برگرفته از نام شهر شوش است ذکر کرده‌اند. (افشارسیستانی، ۱۳۷۳: ۴۲۵)

پارسیان، سرزمین ایلام را به نام «اوجا» یا «هوجا» خوانده و موطن اصلی آنها کوهستان‌های شرق شوش بوده است و نویسندگان یونانی آنها را «اوخی» یا «اوزی» نامیده‌اند که این کلمه در قسمتی از خوزستان هنوز باقی مانده است. (پیرنیا، ۱۳۳۱: ۴۲۵)

در کتاب «ایران‌شهر» پروفیسور مارکورات نیز آمده است که «به فارسی به آن «خوزستان» و به عربی «الاهواز» و سریانی آن «بیت‌هوزایه» است که این استان جزء اقلیم نیمروز از تقسیمات اراضی و اقلیمی ایران محسوب می‌شود. (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۶۴) برخی ارتباط نام خوزستان را با نیشکر دانسته‌اند که از دوران باستان، کشت آن در این سرزمین رونق داشته است. دکتر جواد مشکور معتقد است که نام‌های خوج، خوز، شوش، سوز، سوس همه دارای یک مفهوم بوده و از یک ریشه مشتق گردیده و به معنی قومی هستند که در این سرزمین می‌زیسته‌اند. (پیرنیا، ۱۳۳۱: ۴۲۰) دکتر جواد مشکور در کتابنامه باستان به این مطلب اشاره نموده که خوزستان به معنی سرزمین خوزهاست. (مشکور، ۱۳۷۸: ۷۵۲) در برخی از کتب، ارتباط نام خوزستان را با نیشکر دانسته‌اند که از دوران باستان کشت آن در این سرزمین رونق داشته است. دکتر مشکور همچنین در کتاب خود به این مطلب اشاره نموده که خوزستان در زمان هخامنشیان به واسطه سکونت ایلامیان در این سرزمین به نام «ایلام» یا «الامس» نامیده می‌شده و نیز نام کلی سرزمین خوزستان به واسطه شهر شوش پایتخت ایلام به آن سرزمین «سوزیانا» می‌گفته‌اند. احتمالاً پس از تأسیس دولت هخامنشی بنا به وجود قبیله‌ایی به نام «خوزها» نام خوزستان بر این سرزمین نهاده شده است. چنانکه در کتیبه داریوش ذکر شده است که این سرزمین به نام «خوج» نامیده شده است. همچنین دکتر مشکور معتقد است که نام‌های خوج، خوز، شوش، سوزو و سوس همه دارای یک مفهوم بوده و از یک ریشه مشتق گردیده‌اند و به معنی قومی هستند که در این سرزمین می‌زیسته‌اند. (پیرنیا، ۱۳۳۱: ۴۲۰)

مورخان یونانی مانند هرودوت و گزنفون، نام این سرزمین را در کتاب‌های خود «سوزیانا» نوشته‌اند که مأخوذ از نام شهر شوش است. دهخدا در لغتنامه ذیل کلمه «خوز» گوید: «خوز نیشکر، در حاشیه برهان قاطع آمده است که نیشکر را از آن جهت «خوز» می‌گویند که در خوز (خوزستان) فراوان یافت می‌شود. (دهخدا، ۱۳۷۲: ۸۸۷) از زمان ساسانیان خوزستان به نام فعلی نامیده می‌شود که از نام مردم آن گرفته شده است و در کتیبه‌های داریوش و خشایارشا از آنها به نام خوز (اوژه) یاد شده است؛ در منابع سریانی دوره ساسانی از این سرزمین به نام «بیت خوزیه» نام برده‌اند. (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۵۲) پس انتظار می‌رود اسم این منطقه از قومی که در آن می‌زیسته اند یا آنچه در آنجا به دست می‌آمده مانند نیشکر گرفته باشند. البته تغییر اسم یک مکان در طول زمان طولانی امری بسیار شایع است و این امر در مورد خوزستان هم دیده می‌شود.

ایالت خوزستان از تمام زمین‌های رسوبی که رود کارون و شعب متعدد آن ایجاد کرده‌اند تشکیل می‌شود. اعراب رود کارون را «درگیر اهواز» می‌نامیدند، به معنی «دجله کوچک» است. کلمه خوزستان به معنی کشور است و آن را به صورت‌های حوض و حوزه نیز می‌نوشتند و جمع حوزه در زبان عربی اهواز است که نام کرسی خوزستان است و در آغاز این امر به نام آن سقوط اهواز بوده و اهواز مختصر آن است. این ایالت از استان‌های کشور ایران است عربستان نامیده می‌شود. (لسترنج، ۱۳۶۷: ۲۵۰)

### تغییرات نام خوزستان در دوره اسلامی

در دوره اسلامی نام این منطقه را به دو شکل «اهواز» و «خوزستان» نوشته‌اند. بدین گونه که در اکثر کتاب‌های تاریخی «اهواز» و در کتاب‌های جغرافیائی «خوزستان» نامیده‌اند. استان خوزستان از زمین‌های رسوبی رودهای کارون و کرخه و شعب متعدد آنها ایجاد گردیده است. اعراب، رود کارون را «دُجیل اهواز» می‌نامیدند. دجیل به معنی «دجله کوچک» است و چون از اهواز می‌گذشت، آن را «دجیل‌الاهواز» می‌گفتند تا با نهر دجیل که از دجله جدا شده و از شمال بغداد می‌گذرد اشتباه نگردد. (ابودلف، ۱۳۴۲: ۱۴۳)

ابودلف در سال ۳۰۹ هجری که به ایران سفر کرده است در سفرنامه خود می‌نویسد: «فم البواب که در ملتقای کارون و شط العرب است در معرض جزر و مد دریا واقع نیست و آنجا پست‌ترین نقطه اهواز و از آن هم بسیار پایین‌تر است.» (ابودلف، ۱۳۴۲: ۹۰) حمدالله مستوفی در «نزهة القلوب» هر دو صورت را نوشته است. وی گوید: «اهواز را اردشیر بابکان ساخت و آن را کوره عظیم توابع کرد چنانکه تمامت خوزستان بدان باز خوانند.» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۶۵)

«اهواز شهری است معروف به هرمز شهر (هرمز شهر) ولایتی بزرگ و ناحیه‌ای پهناور است، چنانکه سایر شهرها و خود ولایت بدان شناخته می‌شوند و اکنون (قرن چهارم هجری) قسمت بیشتر آن ویران گشته است و مردم آن پراکنده شده‌اند.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۴)

در حدود العالم تألیف ۳۷۲ هجری در مورد خوزستان آمده: «ناحیتی است مشرق وی پارس است، و حدود سپاهان. جنوب وی دریاست، و بعضی از حد عراق و مغرب وی بعضی از حدود عراق است و سواد بغداد و واسط، و شمال وی شهرهای ناحیت جبال است. این ناحیتی است آبادان و بسیار نعمت‌تر از هر ناحیتی کی بدو پیوسته است. اندر وی رودهای عظیم و آب‌های روان است و سوادهای خرم است و کوه‌های با نعمت است. از وی شکر و جامه‌های گوناگون و پرده‌ها و سوزن کردها و شلواربند و ترنج شمامه و خرما خیزد.» (بی نام، ۱۳۷۲: ۳۸۳)

در زین الاخبار گردیزی، تاریخ سیستان، تاریخ بیهقی در هر کجا از اهواز نام برده شده، مقصود ناحیه خوزستان بوده است. «منظومه ویس و رامین» فخرالدین اسعدگرگانی (نیمه اول قرن پنجم هجری) این ناحیه را خوزستان یاد کرده و گوید: چو نام او شنیدند باز آمدند کوهستان و خوزستان و شیراز. (گرگانی، ۱۳۶۷: ۴۵)

از قرن هفتم هجری به بعد، در کتاب‌های تاریخی فارسی همچون راحة الصدور و آیه السرور راوندی، سیرت جلال‌الدین منکبوتی، تجارب السلف هندوشاه نخجوانی، تاریخ‌گزیده حمدالله مستوفی، کلمه خوزستان به کار رفته است. در سال ۸۰۹ هجری که سید محمد مشعشع با بسیاری از عشایر عرب به خوزستان آمد و هویزه را جایگاه خود قرار داد و به تدریج سلطه خود را به محمره (خرمشهر) و اهواز، شوش، تا حدود دزفول توسعه داد، منطقه عرب‌نشین از ناحیه غیرعرب‌نشین جدا گردید و جانشینان سید محمد، حکومت این نواحی را به خود اختصاص دادند. از این زمان است که منطقه

قلمرو آل مشعشع را «عربستان» نامیدند و بخش‌های شمال و شرق خوزستان که به وسیله حکومت مرکزی ایران اداره می‌شد کماکان «خوزستان» نامیده می‌شد. (بیات، ۱۳۶۹: ۵۸)

در کتب تاریخی پس از این زمان هم هر دو بخش متمایز از یکدیگر ذکر شده است، از اواخر قرن نهم هجری، منطقه خوزستان به دو بخش عربستان و خوزستان تفکیک گردید که مرکز عربستان شهر هویزه و مرکز خوزستان شهر شوشتر بوده است. در تواریخ زمان نادرشاه، چون تاریخ جهانگشای نادری تألیف «میرزا مهدی استرآبادی» و در تواریخ عصر زندیه چون تاریخ گیتی‌گشا تألیف «میرزا صادق نامی» و حتی بعضی از تواریخ دوره قاجاریه، چون کتاب «فارسانمه ناصری» تألیف «حاج میرزا حسن فسائی طیب» این تقسیم رعایت گردیده است. اما در دوره قاجاریه، نویسندگان دقیقی مانند صنیع‌الدوله مؤلف «منتظم ناصری» و «مرآه البلدان» و لسان‌الملک سپهر مؤلف «ناسخ التواریخ» نام خوزستان را بر هر دو بخش عرب‌نشین و غیرعرب‌نشین اطلاق کرده‌اند. (همان، ۲۴۰) در همین زمان، جهانگردان خارجی هم که به ایران آمده و منطقه خوزستان را دیده‌اند، منطقه خوزستان را کلاً عربستان نامیده‌اند. از جمله «کلمان هوار» خاورشناس فرانسوی در کتاب خود به نام «ایران باستانی و تمدن ایرانی» (۱۹۲۵ م) گوید: «میان سند و دجله رودخانه‌ای که قابل کشتیرانی باشد جز رودخانه کارون وجود ندارد. (بیات، ۱۳۶۹: ۲۴۰)

لسترنج<sup>۱</sup> می‌گوید: «ایالت خوزستان از زمین‌های رسوبی کارون تشکیل می‌شود و کلمه خوزستان به معنی کشور خوزها و خوز را به صورت هوز و حوز می‌نوشتند و جمع آن در زبان عربی «اهواز» است که نام کرسی ایالت خوزستان است و در آغاز امر نام آن «سوق الاهواز» بوده و «الاهواز» مختصر آن است. (لسترنج، ۱۳۷۷: ۳۵۰)

مینورسکی<sup>۲</sup> در تعلیقات خود بر سفرنامه ابودلف می‌نگارد: «سوق الاهواز بازار عمده هوز یا حوز، بطور دقیق نام شهر امروز اهواز بوده ولی ابن‌خردادبه در مسالک الممالک آن را نام یکی از بخش‌های هفتگانه خوزستان می‌داند. این بخش شامل زمین‌های سراسر کرانه دجله کارون بوده است.» (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۵) نام قدیم اهواز (هرمزدار شیر) بوده و پس از آن به سوق الاهواز و در اواخر

<sup>1</sup> G.Lestrangle

<sup>2</sup> Minorsky

به ناصری موسوم بود اهواز را بعضی با شهر آگینیس که استرابون - جغرافیدان یونانی - نام برده منطبق دانسته‌اند. لیکن احتمال رایج آنست که اهواز در محل شهر قدیم تارایانا که نثارخوس - دریادار اسکندر مقدونی - در مسافرت خود به خلیج فارس در کنار آن لنگر انداخت قرار گرفته بوده‌است. اردشیر اول ساسانی تارایانا را از نو بنا نهاد و آنرا هرمزداردشیر نام کرد. در عصر ساسانیان، این شهر علاوه بر نام مذکور به نام‌های «رام‌شهر» و «شهر رام» نامیده می‌شد. اردشیر سد بزرگی بر رود کارون بنا نهاد و در عصر وی و جانشینانش این شهر رونق و اعتبار فراوان داشته و به جای شوش پایتخت سوزیانا یا خوزستان گردید. پس از تصرف این شهر بدست مسلمانان، اعراب آنرا اهواز یا سوق الاهواز نام کردند، یعنی «بازار» یا «سرزمین خوزیها». این هوزی‌ها یا خوزی‌ها، در آغاز نام یک قبیله جنگجو بوده که در این منطقه سکونت داشت، بعدها همین سرزمین را به نام آنان خواندند. در دوران امویان و عباسیان، نیز این شهر رونق فراوان داشت و مرکز کشت نیشکر بود، تا زمان فتنه صاحب‌الزنج که اواخر قرن سوم هجری رو به انحطاط گذاشت. (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۵۲) بعدها در عمران آن کوشش‌ها شد ولی بر اثر خراب شدن سد بزرگ آن به معنی واقعی ویران گردید.

فردوسی می‌فرماید:

«که باشد که پیوند سام سوار نخواهد از اهواز تا قندهار»

تعداد و اسامی مناطق خوزستان در آثار مؤلفان عرب سده‌های میانه با یکدیگر همخوانی ندارند. کولسنیکف اعتقاد دارد اطلاعات یعقوبی و ابن‌خردادبه از منابع قدیمی‌تر گرفته شده‌اند و در آنها از هفت بخش یا منطقه سخن می‌رود. به طور کلی اسامی مناطق مختلف خوزستان براساس منابع ایرانی و سریانی به شرح زیر بوده است: شوش، ایران خره شاپور، هرمزداردشیر، شوشتر که در پایان دوره ساسانیان ولیعهدنشین بود و بیت لاپات (گندی شاپور یا جندی شاپور) اسامی هرمزداردشیر، رامهرمز، شوش، شوشتر در سده‌های پنجم تا هفتم میلادی در فهرست کشیشان نستوری آمده است. (کولسنیکف، ۱۳۵۶: ۲۶۲-۲۶۴) تعداد و اسامی مناطق خوزستان در آثار مؤلفان عرب سده‌های میانه با یکدیگر همخوانی ندارند. کولسنیکف اعتقاد دارد اطلاعات یعقوبی و ابن‌خردادبه از منابع قدیمی‌تر گرفته شده‌اند و در آنها از هفت بخش یا منطقه سخن می‌رود.

از قرن هفتم هجری به بعد در کتاب‌های تاریخی فارسی همچون «الاحزاب» و «آینه سرور» راوندی و «سیرت» جلال‌الدین منکبرتی، «تجارت السلف» هندوشاه نخجوانی، «تاریخ‌گزیده» حمدالله مستوفی کلمه خوزستان به کار رفته است. در سال ۸۰۶ هجری «سیدمحمد مشعشع» با بسیاری از عشایر عرب به خوزستان آمد. هویزه را جایگاه خود قرار داد و به تدریج سلطه خود را به محدوده خرمشهر، اهواز، شوش و تا حدود دزفول توسعه داد. منطقه عرب‌نشین از ناحیه غیرعرب‌نشین جدا گردید. جانشینان سید محمد، حکومت این نواحی را به خود اختصاص می‌دادند. از این زمان است که منطقه قلمرو «آل‌مشعشع» را عربستان نامیدند و بخش‌های شمال و شرق خوزستان که به وسیله حکومت مرکزی ایران اداره می‌شد کماکان خوزستان نامیده می‌شد. (بیات: ۵۸) نخستین بار در باب نهم کتاب «مجالس المؤمنین» قاضی نورالله شوشتری که در سال ۹۲۳-۱۰۱۰ تألیف شده است دیده می‌شود.

#### شهرهای استان خوزستان

نام شهرهای خوزستان - که همیشه به آبادانی و پر نعمتی توصیف شده - در کتب مختلف آمده است که مهمترین آن عبارتند از:

**آبادان:** آبادان جزیره‌ای است که شهر کنونی آبادان در آن واقع است. در عهد ساسانیان «میان رودان» خوانده می‌شد؛ زیرا این شهر از دو سوی با دو رود و از سوی دیگر با دریا احاطه شده است. این جزیره براساس تقسیمات کشوری دوره ساسانی، جزء استان «بهمن اردشیر» بوده و در سده‌های نخستین اسلامی نیز به همین نام خوانده می‌شد. (حموی، ۱۹۵۷، ج ۱: ۷۷)

**اهواز:** در حدود العالم آمده: شهریست سخت خرم و اندر خوزستان شهری نیست از این خرم‌تر با نعمت‌های بسیار و نهادی نیکو و مردمانی زردروی و گویند که هر که به اهواز مقیم شود اندر خرد وی نقصان افتد و همه طبیبی که آنجا بری از هواری بوی او برود و اندر کوه‌های وی مارش کنجست. (بی نام، ۱۳۶۳: ۱۳۸) این شهر در دوره اسلامی، کرسی ایالت خوزستان به شمار می‌رفته و اعراب خوزستان را به نام اهواز می‌شناختند؛ چنانکه بلاذری در توضیح فتح خوره‌های اهواز به دست اعراب می‌گوید: «مغیره بن شعبه به سوق اهواز حمله برد. دهقان آن، پیروز به جنگ وی شد. (بلاذری، ۱۳۱۹: ۲۲۴)

**رامهرمز:** از دیگر شهرهای خوزستان، رامهرمز است. این شهر در مشرق اهواز واقع شده و منسوب به هرمز اول، نواده اردشیر پاپکان می‌باشد؛ چرا که بنای این شهر را توسط وی دانسته‌اند و تاکنون نیز به همین نام معروف می‌باشد. در دوره ساسانی، این شهر جزو شهرهای کلیسایی مسیحی بوده و امور اداری کلیسایی جزو مجمع کلیسایی اسحاق خوزستان بشمار می‌رفته است. نویسنده ناشناس حدودالعالم نیز این شهر را جای بازرگانان دانسته است که در قرن چهارم هجری، مرکزی برای صدور ابریشم، محسوب می‌شده است. گفته یاقوت که مطلب خود را درباره رامهرمز از حمزه اصفهانی نقل می‌کند: «رامهرمز، مشهور از نواحی خوزستان که نام آن به مرور ایام مختصر شده و «رامز» نام گرفت و نام این شهر ابتدا رامهرمز اردشیر بوده است». (بی نام ۱۳۷۲: ۳۸۲)

**شوش:** این شهر، از شهرهای قدیمی و مهم خوزستان به شمار می‌رود و در کنار رود کرخه- مرکز و پایتخت ایلامیان باستان (هزاره سوم پیش از میلاد) و به «سوزیانا» شهرت داشت. در عهد هخامنشیان نیز یکی از چهار پایتخت ایران در کنار هگمتانه و پاسارگاد و تخت جمشید (به یونانی: پرسپولیس) بود. (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۳۲۷)

**شوشتر:** یکی دیگر از شهرهای خوزستان در کنار شوش، شوشتر است، به گفته لسترنج: «این شهر، کرسی دوم خوزستان پس از اهواز است که اعراب، آن را تستر و ایرانیان «شوشتر» می‌گفتند. این شهر برخلاف اهواز، شهری خوشنام است». (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۵۲) در سال ۲۶۰ میلادی، والرین- قیصر روم- اسیر شاپور اول، دومین پادشاه ساسانی گردید و در مدت هفت سال که اسیر بود، چنانکه تاریخ نویسان ایران می‌گویند به ساختن سدّ عظیم «شادروان» که پایین شهر شوشتر واقع است اشتغال داشت. اعراب شادروان را از عجایب ابنیه جهان می‌شمردند. (همان، ۲۵۳)

### ترکیب نژادی خوزستان

پیش از ورود و استقرار آریایی‌ها در ایران، نژادهایی بومی در این کشور می‌زیسته‌اند و استخوان‌هایی که از عصر متأخر حجر باقی مانده است بر این مورد صحه می‌گذارد که علاوه بر نژاد مدیترانه‌ای نوع استرالیایی و نکروئی (سیاه) و حامی نیز در این دیار ساکن بوده‌اند. فرهنگ‌های متنوع چه اصیل و چه مقنن در آنجا به هم اختلاط یافته است. آثار زندگی که بر اثر کاوش‌ها در نقاط مختلف خوزستان دیده شده گواه آن است که از حدود هزاره چهارم ق.م اقوامی غیرآریایی در ایران

می‌زیسته‌اند و بعدها در احوال اجتماعی و فرهنگی و حتی ترکیب نژادی مهاجران تازه رسیده آریایی تأثیر بسیار داشته‌اند؛ از جمله این اقوام ایلامیان و سیاه پوستان ساحل‌نشین جنوبی، کیسی‌ها و پراتاکین‌ها را باید نام برد. به گفته محققین ورود اقوام بیگانه، اساس نژاد ایرانی، از جمله خوزستان را دگرگون نکرده و بعضی از مشخصات نخستین آن را باقی گذارده است. (دریایی، ۱۳۸۳: ۷۲)

**ایلامیان:** مردم نخستین خوزستان ایلامیان بودند که از هزاره چهارم ق.م در فلات ایران می‌زیستند و از کم آب شدن تدریجی جلگه خوزستان استفاده کرده و از ارتفاعات و کوه‌ها سرازیر شده در دشت وسیع خوزستان مسکن گزیدند. به عقیده دیالافوآ و دموکان قبل از ایلامیان گروه دیگری از نژاد سیاه بودند که در خوزستان می‌زیسته‌اند. (امامی شوشتری، ۱۳۳۱: ۷۷)

**کیسی:** این گروه مردمی بوده‌اند از ساکنان کوهستان‌های شمال خوزستان که نام خوزستان از نامشان گرفته شده و هرودت خوزستان را به نام کیسی‌ها نامیده و مردمش را کیسیان گفته است مشخص می‌شود این گروه عده آنها زیاد بوده که استان خوزستان به نام آنها در تاریخ ذکر شده است. (همان)

**هندیان:** این قوم بر اساس روایات، به سرزمین خوزستان راه یافتند و فوج فوج در شهرها و ایالات ساکن گردیدند. به گفته یاقوت گروهی از هندیان به جنگ با ایران آمدند و پس از شکست هندیان، منطقه‌ای را که پیروزی نصیب ایرانیان گشت هندیان (هندیجان) نامیدند. در ایام ساسانیان گروهی از مردم هند که بنام «جات» یا «کات» نامیده می‌شدند در این حدود سکونت داشته‌اند. از این جهت آن سرزمین به نام ایشان «هندیان» یا «هندیکان» نامیده شده است. (همان)

**عیلامیان:** آنها سلطنت بزرگی در خوزستان برپا کرده بودند و با کلد و آشور، جنگ‌ها و کشاکش‌ها با هم داشتند. آنها در همین سرزمین سکونت داشته و از حیث نژاد جزو گروه سامی بشمار می‌آیند. در حقیقت با کلدانی‌ها برادر بوده‌اند. (همان: ۷۹)

### **بنادر خوزستان**

**عبّادان (آبادان):** عبادان در شمالی‌ترین نقطه خلیج فارس از یک سو با ساحل خلیج فارس و از سوی دیگر توسط شاخه‌های کارون از خشکی نیز جدا می‌گشت. در مورد گذشته باستانی آن در منابع دوره اسلامی مطلبی یافت نمی‌شود. بلاذری بنای آن را به عبّادین حصین حبیطی نسبت می‌دهد که در زمان حجاج بن یوسف ثقفی-والی عراق در دوران خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵-۶۸ ه. ق.)

آن ناحیه را از طرف والی بصره به صورت هدیه دریافت کرد و از آن پس آنجا به نام او عبادان مشهور شد. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۲۴)

**مکران:** این ناحیه در تحولات ایران و هند نقش بسیار زیادی داشته است. گویا در گذشته‌های قبل از اسلام مدتی پادشاهان هند بر این ناحیه حکومت داشته‌اند. (بلخی، ۱۳۷۴: ۸۲ و ۱۱۷) ورود اسلام به این ناحیه در همان ابتدای قرن اول هجری صورت گرفت و «عیسی بن معدان» بر این ناحیه تسلط یافت و در شهر کیز (تیز) اقامت داشت. (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۵۲) یکی از نژادهای عمده مردم مکران گروه «درزادی»ها بودند که به عنوان تبار بوم، ماهیگیران و ملوانان که بیشتر به عنوان برده از سایر نواحی آورده شده بودند، شناخته می‌گردند. به نوشته لسترنج اعراب اهل سند را «زط» به فارسی «جت» می‌نامیدند و گفته می‌شود آن‌ها اجداد کولی‌های امروز هستند. (لسترنج، ۱۳۷۳: ۳۵۵) در پایان قرن پنجم به اندازه‌ای در سراسر ایران با بردگان هندی آشنا شده بودند که در قابوسنامه درباره‌ی استعداد‌های مختلف «کاست‌ها» و گروه‌های اجتماعی گوناگون هندی برای بردگی بحث شده است. (عنصرالمعالی، ۱۳۶۴: ۱۱۶)

### زبان

به هر حال وجود عادات و سنن ملی - اجتماعی در شهرهای قدیمی خوزستان مانند شوشتر، دزفول، رامهرمز و جود هزاران کلمه و اصطلاحات پهلوی و اوستایی در زبان‌های محلی کنونی دلیل قاطع و آشکار یگانگی می‌باشد. در معتبرترین و قدیمی‌ترین مأخذ قدیم از خوزی به نام زبان مردم خوزستان و هم ردیف دری و پهلوی و سریانی و از گروه زبان‌های فارسی یاد شده است. عبدالله بن مقفع گوید: «زبان‌های فارسی عبارت است از پهلوی، دری، فارسی، خوزی، سریانی و خوزی زبانی بود که با آن شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی با اطرافیان خود سخن می‌گفتند. اصطخری در مسالک الممالک نوشته: «بیشتر مردم خوزستان تازی و پارسی دانند و خاصه زبان خوزی دانند» (اقتداری، ۱۳۵۳: ۱۱۵۱)

«اقلیم خوزستان از جمله هشت اقلیم ایران شهر می‌باشد و زبان مردم اقلیم هشتگانه پارسی است، خوزستانیان گاهی در زبان پارسی خود کلمات تازی استعمال می‌کنند. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۲۶)

### راه‌ها و بنادر

راه‌ها از دیرباز اهمیت فوق‌العاده‌ای در گسترش و پیشرفت یک اقلیم داشته‌اند. در ابتدا انگیزه احداث راه‌ها، دستیابی به نقاط دوردست کشور به منظور تأمین اهداف نظامی بوده و در عین حال موجبات گسترش بازرگانی و حمل و نقل کالا و ارتباطات فرهنگی را فراهم آورده است. ویل دورانت می‌نویسد: «ایرانیان در کارهای حمل و نقل، ابتکاری فراوانتر از کارهای صنعتی داشتند و مهندسان ایرانی بفرمان داریوش اول شاهراه‌هایی ساختند که پایتخت‌ها را به یکدیگر مربوط می‌کرد. درازی یکی از این راه‌ها که از شوش تا سارد امتداد داشت هزار و پانصد میل و یا دو هزار و چهار صد کیلومتر بود. (ویل دورانت، ۱۳۳۷: ۵۲۷)

راه‌هایی که در قرون نخستین اسلام از آنها سخن به میان آمده است، اغلب بازمانده راه‌های باستانی ایران است که در ادوار مختلف بنا بر ضرورت مرمت و نگهداری شده است. اما ابراز این نظر در مورد راه‌های باستانی خوزستان حداقل در قسمت جلگه‌ای با توجه به تغییرات بسیاری که در زمین‌های آبرفتی رودهای پرخروش همچون: کارون، کرخه و جراحی، ... ایجاد شده است چندان مقرون به صحت نمی‌باشد.

در میان دو دسته راه آبی و خشکی، راه‌های آبی خوزستان به سبب وجود رودهای پُرآب و قابل کشتیرانی در منطقه از قدیم‌ترین ازمه اهمیت به سزا داشته است. چنانکه استرابون چهاررود را از خوزستان نام برده می‌نویسد: «اسکندر به رودهای بسیاری نیز گذشت که بر آن کشور روانند و به خلیج پارس می‌ریزند. چه پس از رود «خواسپ کوپرات» بیاید که سرچشمه آن خاک مردم «اوکسی» است. باز در آنجا «اگرادات» می‌باشد که از روزگار سیروس و از آن شهریار بدین نام خوانده شده است. این رود به قسمتی از خاک پارس می‌گذرد که «کریل پرسی» خوانده می‌شود و در نزدیکی پاسارگاد نهاده است. کرتیوس و آریان دو تن از تاریخ‌نویسان یونان، چون از رود شوش سخن می‌گویند آن را «اولو» می‌نامند و بطلمیوس می‌نویسد که سرچشمه «اولو» در ماد بود و به دریا جدا از شط‌العرب می‌ریخت. کرتیوس چون شهر اوکسی‌ها را می‌ستاید نام تازه دیگری را از رودهای خوزستان می‌برد چنانکه بگوید: آن شهر در میانه سوزیان و پارس و در خاور پازی تیکگر و در باختر اوروات بود. (کسروی، ۱۳۵۶: ۲۲۶-۲۲۷)

در آگهی‌های مکتوب که از جغرافیدانان اسلامی برجا مانده است، نام رودهای خوزستان ذکر نشده است. در سخن آنان نام شهر به رود اطلاق شده است؛ چنانکه ابن سراجیون بدون ذکر نام رود گوید: نهر جندی‌سابور الذی علیه قنطره الروم. (ابن سراجیون، ۱۹۲۹: ۱۳۶) یا ابن حوقل رود کارون را رود شوشتر نامیده (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۴) و چون آن رود از اهواز می‌گذشته، ابوالفدا دجله اهواز را گفته است، چه به تعبیر او در بزرگی شبیه دجله (دیگلد - اروند) در عراق کنونی بوده است. (ابوالفدا، ۱۳۴۹: ۷۸) همه رودهای خوزستان قابل کشتیرانی بوده‌اند. مقدسی گوید: کشتی‌ها در اهواز در آمد و شد و گذشتن از آب هستند و به مقصد بصره بارگیری می‌کنند. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۱۵-۶۱۶) شکر عسکر و جندی‌شاپور و شوش، دیبا و دستنبوی شوشتر، ابریشم راهرمز، پارچه‌های قلابدوی جندی‌شاپور، پرده‌های کاری‌ها و دوشاب‌سک از جمله صادرات خوزستان در آن زمان بوده است که به اقصی نقاط جهان حمل می‌شده است. (لسترنج، ۱۳۶۴: ۲۵۵) صادرات خوزستان در سوق الاهواز مقرب (هوجستان و اجار = خوزستان بازار) گرد می‌آمد و از طریق رود کارون به خلیج فارس و از آنجا به دیگر نقاط جهان ارسال می‌گشت. مجرای رود کارون چنانکه امروز هست نبوده است. مجرای اصلی این رود در دوران‌های کهن نهر بهمنشیر بوده است، به معنی اردشیر نیک اندیش و گویا به نام اردشیر پادشاه هخامنشی نامگذاری شده بوده است و هم اکنون نیز مقداری از آب‌های رود کارون از این راه داخل دریا می‌شود در دوران «عضدالدوله دیلمی» به خاطر کوتاه کردن راه کشتیرانی، از دهانه دجله آبراه‌ای به سوی کارون کردند که هم اکنون به «فم عضدی» معروف است و از آن پس کارون از این راه به دجله پیوست. (فرهوشی: ۸۷) از قرار معلوم نهر دیگری که طولش بیشتر بود قبل از عضدالدوله و در نیمه اول قرن دهم احداث شده بود، زیرا قدامه که اندکی بعد از سال ۹۲۸ م به تألیف کتاب خود اشتغال داشت و در ۹۴۹-۸۴۸ م (۳۴۷ هجری) قبل از جلوس عضدالدوله به سلطنت (۳۳۸ هجری) وفات یافت، از این نهر اسم می‌برد نداده این نهر را «نهر الجدید» می‌نامد. (بارتولد: ۲۰۴) با کندن نهر عضدی به طول چهار فرسخ از کارون به دجله، کشتی‌هایی که از کارون به سوی بصره رهسپار می‌شدند راه طولانی و پُر مخاطره پیشین را ترک کرده‌اند. جغرافیدانان اسلامی مسافت‌های میان شهرها را به روز راه، مرحله، منزل راه و فرسخ راه

می‌نگاشتند. یکی دیگر از واحدهای مسافت سکه بود و آن عبارت از مسافتی بود که هر یک از یک قرارگاه پستی (دارالبرید) تا قرارگاه دیگر می‌پیمود، قدامه و هم ابن خرداد به عنوان شیعی از کتاب خود را به بر شمردن «سکک» میان راه‌ها اختصاص داده‌اند. برای مثال قدامه تعداد قرارگاه‌های بشی میان راه واسط تا ارجان (ارگان) را چنین برشمرده است:

«...ممایلی واسط الی سکه یا ذبین ثلث سکک، و من با ذبین الی دیر مابنه آخر عمل کوره دجله ممایلی عمل اهواز ثلث عشر سکه و من دیر مابنه الی نهر تیرین اربع سکک و من نهر تیرین الی سوق الاهواز ثلث سکک و من سوق الاهواز الی البرجان آخر عمل الاهواز اربع عشرسکه و من البرجان الی سکه ارجان سکه.» (قوامه بن جعفر، ۱۸۸۹: ۲۲۶)

در جاده‌های ایران و برای حفظ نظم، پست‌های نگهبانی و علایم راه پیش‌بینی و منظور شده بود. علایم راهنمایی معمولاً به شکل گنبدی کوچک در کنار جاده‌ها تعبیه می‌شد. (میراحمدی: ۱۰۳) مقدسی می‌گوید: در راه‌های خوزستان میان راه دبه‌ها بر سر هر فرسنگ خم‌های آب نهند و از راه دور برای آنها آب برند. (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۲) در راه‌های آن زمان و در فواصل معین کاروانسراهایی وجود داشت که به آنها «خان» و یا «رباط» گفتند و کاروانیان و مسافران در آنجا به استراحت می‌پرداخته‌اند. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳۰)

**راه خوزستان به عراق:** از خوزستان به عراق دو راه عمده وجود داشت؛ یک راه از ارجان (ارگان) = بهبهان) آغاز و از آنجا به آسک، دورق (شادگان)، باسیان، حصن مهدی، بیان (بر ساحل دجله غربی خرمشهر)، ابله و سرانجام به بصره می‌رسید. (استخری، ۱۹۶۷: ۹۶) راه دیگر از ارجان شروع سپس به سرق سنیل، رامهرمز، عسکر مکرم، شوشتر، جندی شاپور، شوش، قرقوب، طیب و از آنجا به واسط (استان کنونی کوت) منتهی می‌شد. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳۰) در مسیر مذکور چند پل وجود داشت یکی در عسکر مکرم و دیگری در شوشتر و آن پل‌ها را به قایق بهم بسته بودند و مسافران از روی آن پل‌ها می‌گذشتند. (لسترنج، ۱۳۶۴: ۲۵۵) و نیز ابن سراویون به پل‌ی اشاره دارد که بر روی رود جندی شاپور بسته بودند. او این پل را «قنطره الروم» نامیده است. (ابن سراویون، ۱۹۲۹: ۱۳۶) بعضی دیگر پل زاب گرفته‌اند. اما صحیح همان است که ابن سراویون گفته است؛ چراکه شاپور اول

ساسانی در سال ۲۶۰ م. در جنگ «ادس» رومیان را شکستی سخت داده، امپراتور والرین قیصر روم را به همراه هفتاد هزار سرباز رومی به اسارت آورده آنان را در خوزستان و عراق جای داد. ثعالبی می‌نویسد به فرمان شاپور شهر جدید الاحداث جندی شاپور برای اسکان آنان باشد. (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۴۸۷) رومیان بعنوان متخصص و اهل فن به بنای سدها و پل‌ها همت گماشته ایالت پُرتروت خوزستان از وجود آنان بهره گرفت. (گیرشمن، ۱۳۴۴: ۳۵۰)

**راه خوزستان به اصفهان:** این راه از اهواز شروع و از آنجا به میانج، ایذج، رستاکرد، شلیل، اربهشت آباد، کیریکان، بابکان، الخان و سرانجام به اصفهان می‌رسید. طول این راه هشتاد و پنج فرسخ بود. (قدامه بن جعفر، ۱۸۸۳: ۱۹۷)

ابودلف - سیاح و معدن‌شناس عرب- در آغاز قرن چهارم هجری بر سر راه مذکور در ایذج (ایذه) از پلی منسوب به «خره زاد» مادر اردشیر بابکان یاد کرده و آن پل را از عجایب جهان شمرده است. او در وصف پل خره‌زاد می‌نویسد: «بر روی رودخانه‌ای بنا شده که تنها به هنگام طغیان آب باران، آب دارد و در آن هنگام پهنای آن به یکهزار زراع و عمق آن به صد و پنجاه زراع می‌رسد. ساختمان پل از پایین پی تا کف زمین با سرب و آهن انجام شده، دارای یک طاق و بسیار محکم است و از شگفتی‌های هنر معماری به شمار می‌رود. سپس ابودلف به تخریب آن پل به دست مسمعی نامی اشاره کرده می‌گوید: خرابی آن پل موجب ناراحتی و زیان عابرین و مسافرین شده بود و کسی توانائی ترمیم آن را نداشت و تا سالیان دراز این وضع ادامه داشت تا آنکه «ابوعبدالله محمدابن احمد قمی» معروف به شیخ وزیر آل بویه هنرمندان را گرد آورد و به ترمیم آن پرداخت و هزینه ساختمان مجدد آن سیصد و پنجاه هزار دینار تمام شد. (خرزجی، ۱۳۵۴: ۹۳)

**راه اهواز به فارس:** راه مذکور از اهواز آغاز، سپس به ازم، عبدین، رامهرمز، زط، درّه نمک، دهلیزان، ارجان، سیبویه، درخید، خورآبادان، نوبندگان، شاه الصرس (شاه دزدان)، نای مرغان، کورابناهبان، دستجرد و از آنجا به شیراز می‌رفت. (ابن رسته، ۱۳۵۶: ۲۲۱-۲۲۲)

جغرافیدانان اسلامی در طول راه اهواز به فارس از سه پل مهم یاد کرده‌اند. یکی بر درّه نمک (وادی الطح) مبانی زط و دهلیزان و دیگر پلی سنگی منسوب به خسروان بطول سیصد زراع که بر درّه

ارجان بسته شده بود. (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۴۳) و آن دیگر را در ارجان بر روی رود طاب بسته بودند و به پل «تکان» معروف بود. (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۲۹) برخی تکان را بصورت زکان و ژنان و بعضی به گونه‌ای دیگر نوشته‌اند بی‌گمان این نام باید به صورت مکان نوشته شود، چه رودخانه‌ای بنام مکان در فارس جاری است. (ابوالفدا، ۱۳۴۹: ۷۹)

**راه خوزستان به جبال:** استان‌های اصفهان، لرستان، ایلام (مهرجان تذق + ماسبذان) از جمله استان‌های آن به شمار می‌آمد.

**راه خوزستان به لرستان:** راه مورد نظر از جندی‌شاپور شروع، از آنجا به پل اندامش (پل دزفول کنونی)، لور، شاپر خراست، لاشتره نهاوند، رودراور سپس به همدان می‌رسید. که همدان نیز خود از استان جبال بود. طول راه مذکور ۷۲ فرسخ بود.

**راه خوزستان به مهرجان‌تذق (صیمره=درمشهر):** در کتب جغرافیدانان اسلامی چنانکه باید ذکری از راه مذکور به میان نیامده است. به یقین راه خوزستان به لرستان، در حدود ۵ کیلومتری نیل از پلدختر دو شاخه می‌شد یک شاخه به چپ منحرف به دره شهر حاکم‌نشین مهرجان‌تذق (مهرگانکده) می‌رفت و از آنجا به ماسبذان منتهی می‌شد. آثار پل‌های شکسته در مسیر پلدختر تا دره شهر مؤید این نظر است. گرچه پل‌های شکسته بر روی رودهای کشکان و میمره در راه مورد نظر از اینه پیش از اسلام است اما قراین نشان می‌دهد پس از اسلام نیز مورد استفاده قرار گرفته است.

**راه خوزستان به گلپایگان و کرج ابودلف:** مقدسی به راهی اشاره دارد که از جندی‌شاپور آغاز و از آنجا به لور، دز، رایگان، گلپایگان سپس به کرج ابودلف در شمال غربی اصفهان می‌رسید.

#### **فتح خوزستان و شوشتر**

فتح خوزستان در زمان خلیفه دوم-عمر بن خطاب-(۲۳-۱۳ه.ق) به دست ابوموسی اشعری والی بصره اتفاق افتاد. (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۲۱۲) شوشتر به دلیل موقعیت نظامی، جغرافیایی و استراتژیکی که داشته و قلعه مستحکمی آن و دورتادور آن به صورت خندق بوده کانون مقاومت ایرانیان در برابر یورش تازیان مسلمان بود به طوری که سراسر خوزستان و بخش‌هایی از استان فارس و کرمان و... فتح می‌شود اما هنوز شهر شوشتر مقاومت می‌کند و اشارت‌ها و دلاوری‌های مردم شوشتر و

هرمزبان فرمانده این شهر در مدت حدود دو سال مقاومت در برابر تازیان مسلمان در تمامی منابع تاریخی ذکر شده است که خود نشان از اهمیت فتح شوشتر برای تازیان دارد. (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۷۴۳)

مقدسی در قرن چهارم درباره هرمزبان نوشت: هرمزبان از اهواز خود را به شوشتر رساند و حصار شوشتر را مرمت کرد و آذوقه برای مدت طولانی نبرد فراهم کرد. به دیگر سرداران ایران نامه می نوشت و طلب یاری می نمود. (مقدسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۳۵) ابوموسی اشعری شرایط رشادت های هرمزبان را به خلیفه دوم به وسیله نامه گزارش داد. خلیفه نیز نیروهای تازه نفسی به جانب شوشتر فرستاد ابوموسی اشعری از مقاومت هرمزبان به ستوه آمد بار دیگر به خلیفه نامه نوشت و درخواست نیروی جدید کرد. (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۳: ۴۹۱)

پس از سقوط اهواز، هرمزبان در نتیجه نفوذ و دخالت یزدگرد سوم، قراردادی را که اندکی پیش با تازیان منعقد نموده بود نقض کرد و نظر به تهدید دائمی از طرف فارس دیگر نگاهداری ناحیه خوزستان با وجود مقاومت فوق العاده شدید اهالی غیراسلامی آن دیار امکان پذیر نبود. «ایدج» به دست مسلمانان مهاجم و پیشرو افتاد و سرانجام تمام نبردهای سخت، به شهر شوشتر واقع در قسمت علیای دجیل (کارون) متوجه شد، در آنجا تمرکز یافت و در این جنگ ها در صف تازیان پهلوی به پهلوی لشکریانی که از فارس آمده بودند سربازان بین النهرین شرکت داشتند و به دستور خلیفه از بصره تقویت می شدند؛ اما در عین حال هرمزبان در این شهر با نیرومندی زیادی از مرز دفاع می نمودند تا اینکه پس از سقوط استحکامات، شهر به اسارت افتاد. (۶۴۲م-۲۱ه ق) (طبری، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۵۴۳) تازیان، هرمزبان را به اسارت به مدینه نزد خلیفه ثانی بردند و عمر از قتل وی در گذشت و او را در مدینه نگاه داشت. (همان: ۲۵۵۸)

این یکی از موارد نادری است که اخبار موجود درباره قبول مذهب اسلام به طور انفرادی سخن می گوید. مدتی بعد از فتح خوزستان آخرین نبرد بزرگ و البته سرنوشت ساز بین ایرانیان و مسلمانان روی داد که سقوط ساسانیان و تسلط مسلمانان را قطعی نمود و تاریخ ایران را در مجرای تازه ای

قرار داد. این جنگ که در نزدیکی نهاوند روی داد به جنگ نهاوند مشهور شد و در نزد مسلمانان چنان مهم جلوه کرد که آن را «فتح الفتوح» خواندند. (امین پور، ۱۳۹۴: ۱۲۹)

فتح ایران برای اعراب مسلمان چه نظر مادی و چه به لحاظ پیشبرد اهداف عقیدتی لازم بود. چگونگی برخورد با مردم ایران تا حدودی ناشی از عملکرد قبیله‌ای آنان و نه بر اساس اصول اهداف دینی بود. طبقات مختلف جامعه ایران در برابر این مهاجمان هر کدام با توجه به پایگاه اجتماعی خود عکس‌العمل نشان دادند در میان گروه‌های مختلف مردم ایران مصالح فردی و گروهی بر منافع ملی غلبه داشت. مهاجرت اعراب از درون عربستان به نواحی شرقی به ویژه سرزمین‌های حاصلخیز عراق سده‌ها پیش از اسلام شروع شده بود چنان شد که تا پایان دوره ساسانیان روی ترکیب جمعیتی عراق تأثیر گذاشت. در همان عصر ساسانی نیز، گروه‌هایی از اعراب به داخل قلمروی اصلی ساسانیان وارد شده‌اند چنان‌که شاپور دوم در ادامه سیاست سرکوب عرب‌ها گروهی از آن‌ها را در درون مرزهای ایران جای داد. از قبایل تابع ایران قبل از اسلام اعراب «بنی کلب» بودند که در آن زمان به خوزستان مهاجرت کرده بودند. این گروه از عرب‌ها در جریان فتوح اسلامی به مسلمانان گرایش بسیار داشتند، آن‌ها هم پیش از سقوط خوزستان اختلافات ارضی با هرمزان داشتند. (محمدی، ۱۳۷۴: ۷۸-۷۹) در آغاز خلیفه دوم از این که اعراب در سرزمین ایران ساکن شوند رضایتی نداشت چون او نمی‌خواست عرب خوی غیرعرب بگیرد بنابراین گرفتن زمین را توسط اعراب از بومیان ممنوع کرد. (امیرعلی، ۱۴۰۱: ۶۴)

ولی در این دوره هم مردم خوزستان و پارس به حکومت خلفا گردن نهادند، گاه و بیگاه، با قیام‌های مذهبی طغیان علیه ظلم و بیداد خلفا، سر از اطاعت خلفا باز می‌زدند و از نفوذ آن‌ها در این دیار می‌کاستند. به طور مثال قیام «علی بن محمد الصاحب الزنج» که سیاهان و بردگان را علیه خلفا شورانید و در شهرک «مختاره» نزدیک اهواز اقامت گزید و «قیام ابوسعید خبانی» و یاران او که از بندر گناوه امروزی برخواستند و مدت‌ها دنیای اسلام را به جنگ و ستیز علیه خلفا و داشتند و بحرین را مرکز حکومت بوسعیدی خسروان قرار دادند و «قیام زطها» در خوزستان و قیام‌های پیروان مذهبی که رنگ و اندیشه ایرانی داشتند، مانند قیام شیعیان و جنگ با امویان و قیام علویان و اسماعیلیان و امثال آن،

هرگز خوزستان و پارس را یک دست و آرام و بی اعتراض، تسلیم خلفا نکرد. یکی از نژادهای عمده مردم مکران گروه «دزدها» بودند که به عنوان تبار بوم، ماهیگیران و ملوانان که بیشتر بعنوان برده از سایر نواحی آورده شده بودند، شناخته می‌گردند. به گفته لسترنج اعراب اهل سند را «زط» به فارسی «جت» می‌نامیدند و گفته می‌شد آن‌ها اجداد کولی‌های امروزی هستند. (لسترنج، ۱۳۷۳: ۳۵۵)

#### نتیجه

ایالت خوزستان با قدمتی چند هزار ساله از پیشینه‌دارترین و با سابقه‌ترین مناطق ایران در طی احوار پیشین بوده است. این ایالت بزرگ در طول تاریخ به دلیل موقعیت مرزی و جغرافیایی و حاصلخیزی درخور توجه، حوارث گوناگون اجتماعی، سیاسی، فرهنگی را تجربه نموده از جمله مهاجرت، جنگ، قیام و... تا پیش از مهاجرت اقوام آریایی عیلامی‌ها، کیسی، سیاهان، هندیان در خوزستان سکونت داشتند. خوزستان در پیش از اسلام از مهمترین بخش‌های ایران محسوب می‌شده است و مقاومت‌های فراوانی نیز از مردم این منطقه در مقابل مسلمانان گزارش شده است.

همچنین خوزستان به دلیل موقعیت ویژه، گذرگاه‌های ویژه‌ای به داخل و خارج از مرزها برای اقشار مختلف بازرگان و مردم عادی و... را دارا بوده از جمله به اصفهان، عراق و... با فتح ایران در زمان عمر -خلیفه دوم- قبایل و طوائفی از شبه جزیره عربستان، یمن، بین‌النهرین راهی ایران شده و در خوزستان و بنادر جنوبی و سواحل شمالی خلیج فارس ساکن شدند. در این میان علاوه بر جنگ و فتوحات به مثابه سکونت اعراب در این ناحیه، قیام‌هایی نیز به وقوع پیوست که غیرقابل اجتناب بود. آنچه در این میان اهمیت دارد نام خوزستان می‌باشد که به دلایلی چون اقوام ساکن در آن و یا کشت محصولات چون نیشکر در آن ناحیه به نام‌هایی چون هوج، اووج، اوز، خوز معروف گردیده است.

#### منابع

۱. ابن رسته (۱۳۵۶) الاعلاق النفیسه، ترجمه دکتر حسینقره چانلو، تهران.
۲. ابن سراپیون (۱۹۲۹) عجائب الاقالیم السلبه الی نهاییه العماره، به کوشش مژیک.
۳. ابن اعثم کوفی، احمد (۱۳۷۳) لفتوح، به کوشش علی شیری، بیروت، دارالضواء، طالاولی.
۴. ابن بلخی (۱۳۷۴) فارسنامه، تهران، اساطیر.

۵. ابن حوقل (۱۳۴۵) سفرنامه ابن حوقل بغدادی، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیر کبیر.
۶. ابن خردادبه (۱۳۷۱) مسالک و ممالک، ترجمه سعید خاکرند، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات میراث ملل.
۷. ابوالفدا، عماد الدین (۱۳۴۹) تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۸. ابودلف، مسعود بن مهمل خزرچی (۱۳۴۲) سفرنامه ابودلف. ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی. تهران: انتشارات زوار.
۹. استخری (۱۹۶۷) مسالک و ممالک لیدن.
۱۰. افشار سیستانی، ایرج (۱۳۷۳) خوزستان و تمدن دیرینه آن، ج ۱، چاپ دوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۱. اقتداری، احمد (۱۳۵۷) آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، انجمن آثار ملی.
۱۲. امیرعلی (۱۴۰۱.ق) تاریخ عرب و اسلام. ترجمه فخر داعی گیلانی. چاپ دوم. تهران: انتشارات گنجینه.
۱۳. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۱۹، ۱۴۱۷) فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
۱۴. بلعمی (۱۳۷۸) ج ۱ تاریخنامه طبری، تحقیق محمد روشن، ج ۳، تهران، سروش، تهران، البرز.
۱۵. بی نام (۱۳۷۲) حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش و مینورسکی، تهران، ناشر دانشگاه الزهرا (س)
۱۶. بی نام. (۱۳۶۳) حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، دانشگاه تهران.

۱۷. بیات، عزیزالله (۱۳۶۹) شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
۱۸. پیرنیا، حسن (۱۳۳۱) ایران در روزگار باستان، انتشارات فرهنگ و قلم.
۱۹. پیگولوسکایا، نینا ویکتوروونا (۱۳۸۷) شهرهای ایران در زمان پارتیان و ساسانیان، ۹۳۸۱، ترجمه عنایت.ا. رضا، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۰. ثعالبی نیشابوری (۱۹۶۳) عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، تاریخ ثعالبی، ترجمه محمد فضائلی، تهران، نقره.
۲۱. چکنگی، علیرضا (۱۳۸۵) فرهنگنامه تطبیقی نام های قدیم و جدید ...، چاپ دوم، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی
۲۲. حموی، یاقوت شهاب الدین عبدالله (۱۹۵۷) ج ۱ معجم البلدان. المجلد الاول. القاهرة: مکتب دارالاحیاء کتب العربیه.
۲۳. دریایی، تورج، شاهنشاهی ساسانی (۱۳۸۳) ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس.
۲۴. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲) لغت نامه دهخدا) بخش اهواز، محمد معین، تهران.
۲۵. شوشتری، قاضی نورالله (۱۳۶۵) مجالس المؤمنین. ج ۱. تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیه.
۲۶. طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۴-۱۳۶۳) تاریخ طبری، ج ۱-ج ۲- ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۷. عنصر المعالی، کیکاوس بن اسکندر بن قابوس (۱۳۶۴) قابوس نامه. مصحح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی فرهنگی.
۲۸. فره وشی بهرام، اروند رود، مجله دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۱۷، شماره ۱ و ۲.
۲۹. قدامه بن جعفر (۱۳۸۳) الخراج، به کوشش دخویه، لیدن.

۳۰. کسروی، احمد، تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران، گوتنبرگ.
۳۱. کولسنیکف، آ. ای (۱۳۵۶) ایران در آستانه یورش تازیان، ر. یحیایی، تهران، آگاه.
۳۲. گیرشمن، ریچارد، ایران از آغاز تا اسلام (۱۳۷۴) ترجمه محمد معین، چاپ سوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۳. لسترنج، گی (۱۳۶۷، ۱۳۷۷) جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۴. مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳) ایران شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه دکتر مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات.
۳۵. محمدی محمد (۱۳۷۴) فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، تهران، انتشارات توس.
۳۶. مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱) نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران، انتشارات طهوری
۳۷. مشکور، محمدجواد (۱۳۸۷) نام خلیج فارس در طول تاریخ، تهران المعی، چاپ اول
۳۸. مقدسی، محمد ابن احمد (۱۳۸۵-۱۳۶۱، ۱۳۷۴) احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. ج ۲. ترجمه علینقی منزوی. تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایرانی.
۳۹. ویل دورانت (۱۳۳۷) کتاب اول، تاریخ تمدن مشرق زمین، ترجمه احمد آرام، تهران، اقبال.